

بهرام گور: فطرت یا تربیت

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد بی بدیل ادب ایران، سرگذشت بهرام گور و پدرش یزدگرد بزه گر را با دقت و مهارت بسیار، سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این حماسه حکایتی است از نابخردی یزدگرد، آموزش و پرورش بهرام تلاش بهرام برای رسیدن به تاج و تخت و پادشاهی او بر اصول داد و خرد

داستان از انجا آغاز می شود که یزدگرد در ابتدا عدل و داد را به مردم نوید می دهد. ولی با استوارشدن پایه سلطنت، راهش را تغییر داده و ظلم و ستم را پیشه می کند. او اندیشمندان را پراکنده و مردم را از خود بیزار می کند

نخست از نیایش به یزدان کنید
دل از داد ما شاد و خندان کنید

چو شد بر جهان پادشاهیش راست
بزرگی فزون گشت و مهرش بکاست

کسی را نبد نزد او پایگاه
به ژرفی مکافات کردی گناه

با تولد بهرام، منجمان طالع خوبی را برای او دیده و آموزش و پرورش دور از دربار را توصیه می کنند. یزدگرد بهرام را نزد دو تن از بزرگان یمن به نامهای منذر و نعمان می فرستد. در هجده سالگی، بهرام جوانی دانا و برومند شده و در شکار و جنگاوری دلآوری برجسته می شود. یزدگرد بهرام را به نزد خود فرا می خواند و از منذر و نعمان برای زحماتشان قدر دانی می کند. ولی بزودی علاقه و مهر یزدگرد به خشم و ستم نسبت به فرزند بدل می شود. شبی در بزم دربار، بهرام که از فرط خستگی به خواب رفته است مورد غضب پدر واقع می شود. به دستور شاه، بهرام در قصر زندانی می شود. یکسال بعد، بهرام با وساطت یکی از بزرگان روم از زندان آزاد شده و نزد منذر و نعمان به یمن باز می گردد

یکی کودک امدش هرمنزد روز
به نیک اختر و فال گیتی فروز

از اختر چنان دید خرم نهان
که او شهریاری بود در جهان

برفتند نعمان و منذر به شب
بسی نامور نیزه دار عرب

چنان گشت بهرام خسرو نژاد
که اندر هنر داد مردی بداد

پدر چون بدیدش به هم بر دو چشم
به تندی برو بانگ بر زد به خشم

بدو خانه زندان کن و باز گرد
نزیبد برین گاه ننگ و نبرد

سوی دایگانم فرستد مگر
که منذر مرا به زمام و پدر

یزدگرد که از مرگ می هراسد از پیشگویان می خواهد که نحوه درگذشت او را بیان کنند. آنها به او می گویند که مرگش در کنار دریاچه سو در توس اتفاق خواهد افتاد. یزدگرد سوگند می خورد که هیچگاه به آنجا نرود. از بخت بد، یزدگرد دچار بیماری ریزش خون از بینی می شود. پزشکان به او تجویز می کنند که برای معالجه به کنار دریاچه سو که خوش آب و هواست رفته و از آن فرصت برای عبادت یزدان استفاده کند. معالجه موثر واقع می شود و یزدگرد بهبودی کامل می یابد. اما یزدگرد بجای سپاس از پزشکان و التفات اهورایی، بهبودی را به حساب درایت و خردمندی خود می گذارد. روزی که یزدگرد در کنار دریاچه وقت می گذراند، ناگهان آسیبی از آنجا بیرون جهیده، به او حمله کرده و با لگدی هلاکش می کند

که تا کی بود در جهان مرگ اوی
کجا تیره گردد سر و ترگ اوی

که من چشمه ی سو نبینم به چشم
نه هنگام شادی نه هنگام خشم

ز بینیش بگشاد یک روز خون
پزشک امد از هر سوی رهنمون

ترا چاره این ست کز راه شهد
سوی چشمه سو گراپی به مهد

ز دریا بر امد یکی اسب خنگ
سریں گرد چون گور و کوتاه لنگ

بغرید و یک جفته زد بر سرش
به خاک اندر امد سر و افسرش

ز خاک امد خاک شد یزدگرد
چه جویی تو زین بر شده هفت گرد

بزرگان دربار هراسناکند که بهرام مانند پدرش شاهی ستمگر شود. از این رو، آنها خسرو که پیرمردی خردمند است و از نسب یزدگرد نیست را به پادشاهی انتخاب می کنند. منذر و نعمان برای کسب حق مسلم بهرام به ایران حمله ور می شوند و دست به کشتار و غارت می زنند. بزرگان دربار بناچار تقاضای صلح می کنند

ازین شاه ناپاک تر کس ندید
نه از پهلوانان پیشین شنید

کزین تخمه کس را به شاهنشهی
نخواهیم با تاج و تخت مهی

بیاورد نعمان سپاهی گران
همه تیغ داران نیزه وران

پراز غارت و سوختن شد جهان
چو بیکار شد تخت شاهنشهان

در جلسه اشتی کنان، بهرام از ستمگری پدرش ابراز تاسف کرده و نوید دادگری می دهد. او برای انتخاب پادشاه پیشنهاد می کند که تاج کیانی را میان دو شیر گذاشته و هر کدام که انرا بردارد پادشاه شناخته شود. خسرو به بهانه سالخودرگی از این ،ازمون عذر خواهی می کند. اما بهرام با شجاعت شیرها را کشته و تاج را بر سر می نهد. بهرام پادشاهی دادگر، هنرگستر خوش گذران، و مردم دوست شده، با سخاوت و درایت بزه گری یزدگرد را جبران می کند

پدر بر پدر پادشاهی مراست
خردمندی و نیکخواهی مراست

ز بیشه دو شیر ژیان اوریم
همان تاج را در میان اوریم

بزد بر سرش گرز بهرام گرد
ز چشمش همه روشنایی ببرد

چو بر تخت بنشست بهرام گور
به شاهی برو افرین خواند هور

فردوسی که انسان شناس بی بدیلی است با بیان این داستان شور انگیز سوال مهمی را برای خواننده مطرح می کند و او را برای یافتن جواب راهنمایی می نماید. سوال مطرح شده "فطرت در تقابل با تربیت" است. آیا رفتار انسان بر اساس سرشت و طبیعت اوست؟ آیا رفتار انسان می تواند با آموزش و پرورش تغییر کند؟

گویا بزرگان دربار یزدگرد در تقابل فطرت با تربیت مردد بودند. از یکطرف، بهرام را برای تربیت و رشد شخصیت نزد منذر و نعمان به یمن فرستادند. از سوی دیگر، از پادشاه شدن بهرام بیمناک شدند چون فکر می کردند علیرغم خردمندی و برومندی، او مانند پدرش ستمگر می شود. سرانجام، آنها از سخنان پر شور و شجاعت بی نظیر بهرام، شخصیت شایسته اش را شناخته و او را رهبری لایق می یابند

فردوسی سازگاری میان فطرت و تربیت را تصویر می کند و رفتار و کردار انسان را آمیژی تکمیلی از این دو می داند. در این حماسه، بهرام علیرغم خشم و نا مهربانی پدر در حقش، از مرگ او متأثر شده و یک ماه به سوگواری می نشیند. او در حمله به ایران برای کسب مقام قانونی خویش شرکت نمی کند و این امر را به مربیانش می سپارد. با داشتن سرشت کیانی، پیروی از زرتشت نیک نهاد و کسب دانش و خرد، فردوسی بهرامشاه را رهبری شایسته می یابد که شصت و سه سال برای رفاه مردم تلاش می کند